

«فقیه» نام‌داری خوانده‌اند که با اظهار بعضی از عقاید و برداشت‌های فلسفی - عرفانی، مخالفت عده‌ای از فقیهان و متکلمان را برانگیخت تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند.

زادگاه شیخ احمد احسایی، روستای «مُطیرِفی» واقع در منطقه «احساء» در شرق عربستان است. به گفته احسایی، سابقه تشیع در نیاکان وی، به جدّ چهارم او «داغر» باز می‌گردد. «داغر»، نخستین کس از خاندان او بود که بادیه‌نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید.^۵ وی پس از مهاجرت، به تشیع گروید و نسل او همگی بر این مذهب بودند.

دوران کودکی

شیخ احمد احسایی، در ذکر وقایع دوران کودکی خود، از چند حادثه طبیعی و سیاسی یاد می‌کند که در سرزمینشان رخ داده و او را سخت به اندیشه درناپایداری دنیا، وا داشته بود.^۶

خاندان او، مانند دیگر مردم دیارشان، به سب دوری از شهر و نداشتن فردی عالم در میان خود، از معرفت احکام دین بی‌بهره بودند. او خود می‌گوید:

«اهل منطقه ما به غفلت گرد هم می‌آمدند و به لهو و طرب سرگرم می‌شدند و من در عین خردسالی، به سیره آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که خداوند خواست که مرا از آن حالات رهایی بخشد».^۷

دوران تحصیل و رؤیاهای احسایی

روزی یکی از خویشاوندان شیخ احمد، نزد او از علم نحو نام برد و گفت: کسی که «نحو» نداند، به معرفت شعر راه نمی‌یابد. این سخن، شوق آموختن را در وی برانگیخت. پدرش از عزم او آگاه شده، وی را به روستای «قُرین» در (یک فرسنگی زادگاهش) نزد یکی از خویشاوندان (به نام شیخ محمد بن شیخ محسن) فرستاد و احسایی، مقدمات ادبیات عرب را، از او فرا گرفت.

شیخ احمد، از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به او ارائه کرده بود:



«این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم، روی‌گردان ساخت. از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می‌رفتم، نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم، در میان مردم بود.»^۸

این حالت، سرآغاز تحوّل معنوی، در زندگی احساسی بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد! او یک سلسله از این رؤیاها را برای فرزندش، بازگو کرده است: «پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاها، به عبادت و اندیشه بسیار پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیهم‌السلام دریافت می‌داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیث پی می‌برده است.»^۹

گزارش احساسی، جنبه‌های بارزی از مشرب او را نشان می‌دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» و تأکید بر مرتبه «قدسی امام» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه او، نسبت به بعضی از مفاهیم دینی گردیده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هرگاه بر آرای وی ایرادی وارد می‌شد، می‌گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...»^{۱۰} بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر درآورد. به عنوان مثال، حکیم متأله حاجی سبزواری در حواشی بحث «اصالت وجود» می‌نویسد:

«از معاصران ما، برخی قواعد حکمت را قبول ندارند و به «اصالت وجود و ماهیت» قائل شدند و در بعضی از تألیفات آورده‌اند: «وجود»، منشأ کارهای خیر و «ماهیت»، منشأ کارهای شر است و همه این آثار، اصیل‌اند. پس منشأ صدور آن‌ها، به طریق اولی اصیل خواهد بود؛ در حالی که شر، عدم ملکه است و غلّة العدم، عدم و ماهیت اعتباری را تولید می‌کند.»

علامه حسن زاده آملی در تعلیقه بر این سخن، آورده است:

«شیخ احمد احساسی که قائل به اصالت وجود و ماهیت است و قواعد فلسفی را معتبر نمی‌داند، بدون آن که متوجه باشد، در گرداب ثنویت افتاده است که قائل به



یزدان و اهریمن هستند و سهمی از توحید ندارند...»^{۱۱}

سفرهای گوناگون و پی‌درپی

احسایی، در پی شیوع بیماری طاعون، در عراق، به وطنش (احساء) بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله، در سال ۱۲۱۲ هـ ق رهسپار عتبات شد. در بازگشت، بعد از مدتی اقامت در بصره، به «ذورق» در نزدیکی بصره رفت و تا سال ۱۲۱۶ هـ ق در آن جا ماند. پس از آن نیز تا ۱۲۲۱ هـ ق چندین بار به طور موقت در بصره و روستاهای اطراف آن اقامت داشت. در این سال به عتبات رفت و از آن جا عازم زیارت مشهد رضوی شد و بین راه، در یزد توقیفی کرد. اهل یزد، از او استقبال گرمی به عمل آوردند و وی به اصرار ایشان، پس از بازگشت از مشهد، در یزد مقیم شد.^{۱۲}

در این زمان که آوازه احسایی در ایران پیچیده بود، فتحعلی شاه قاجار،^{۱۳} باب‌نامه نگاری را با او گشود و از وی برای ملاقات در تهران، دعوت به عمل آورد.^{۱۴} احسایی برای آن که دعوت شاه را نپذیرد، بهانه می‌آورد تا آن که شاه در نامه‌ای دیگر، بدو نوشت که آمدنش به یزد با قشون بسیار، تهدیدی برای ارزاق مردم آن جا خواهد بود و بار دیگر خواستار آمدن احسایی به تهران شد. وی بالاخره به تهران رفت ولی اصرار شاه را مبنی بر مقیم شدن در تهران نپذیرفت و در سال ۱۲۲۳ هـ ق به همراه خانواده‌اش به یزد بازگشت. احسایی در سال ۱۲۲۹ هـ ق در راه زیارت عتبات، به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه (حاکم کرمانشاه) روبه‌رو گشت. حاکم اصرار به ملاقات وی، در کرمانشاه داشت و با تعهدی که در مورد تدارک سفر هر ساله او به عتبات داد، وی را به اقامت راضی کرد. این اقامت در کرمانشاه - به جز سفری دو ساله به حج و عتبات - حدود ده سال به طول کشید. سپس به مشهد، یزد، اصفهان و کرمانشاه رفت و پس از یک سال اقامت در کرمانشاه، رهسپار عتبات شد و چندی بعد آن جا را نیز به عزم مکه ترک کرد؛ اما در دو منزلی مدینه، درگذشت و در قبرستان بقیع، دفن گردید.^{۱۵}

مقام علمی و اجازه روایت

شیخ احمد تا بیست سالگی در «احساء» علوم دینی متداول را فرا گرفت؛ اما جز درس



آغازین او، از زندگی تحصیلی وی چیزی در دسترس نیست، لذا برخی بر این عقیده‌اند: وی در مراحل بعد، استاد خاصی نداشت و استفاده‌های او، از مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی به عنوان استاد، استناد نکرده است.^{۱۶}

البته مهاجرت او به کربلا و نجف و حضور در درس استادان بزرگ و کسب اجازه روایت، نشان‌گر حضور تحصیلی او است؛ گرچه مدت آن کم بوده است.

احسایی در سال ۱۱۸۶ هـ ق، مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به «احساء»، به کربلا و نجف مهاجرت کرد و در درس عالمانی چون سیدمهدی بحرالعلوم و آقامحمدباقر وحید بهبهانی، حضور یافت و مورد توجه آنان قرار گرفت.

وی در مدت اقامت در عتبات، اجازه‌های متعدد روایی، از مشاهیر عالمان دریافت کرد. حسین علی محفوظ مجموعه‌ای از این اجازه‌ها را - که حاوی آگاهی‌های سودمند رجالی است - جداگانه انتشار داده است. یکی از کسانی که به احسایی، اجازه روایت داده است، شیخ جعفر کاشف‌الغطا است. او براساس دو اثری که از احسایی، در فقه و عقاید دیده بود، مقام علمی وی را در اجازه‌اش ستوده است.^{۱۷}

دیگر مشایخ اجازه احسایی عبارت اند از: سیدمهدی بحرالعلوم، میرزا محمدمهدی شهرستانی، آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)، شیخ احمد بحرانی دهستانی، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ حسین آل عصفور و برادر او شیخ احمد.^{۱۸} از آثار به جای مانده احسایی، برمی آید که وی علاوه بر فقه و دیگر علوم دینی متداول، در فلسفه تبخّر داشته و به دانش‌های گوناگون، مانند ریاضیات، طبیعیات قدیم و علوم غریبه، (علم حروف، اعداد و طلسمات) نیز آگاه بوده است. تعبیری که مشایخ اجازه‌اش، درباره او به کار برده‌اند، از دانش گسترده وی در فقه و حدیث، حکایت می‌کند.

شاگردان و دریافت کنندگان اجازه از احسایی

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعاب‌های به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احسایی ضروری است. البته ما در این جا در صدد برشمردن همه شاگردان وی نیستیم؛

چنان که در صدد بیان همه اساتید وی نبودیم.

احسائی، شاگردان بسیار داشت که از میان ایشان، سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ هـ.ق)، پس از وفات احسائی در بسط و ترویج افکار او، کوشید و در حکم جانشین وی بود.^{۱۹}

دیگر شاگرد او، میرزا حسن گوهر، نیز مشرب وی را داشت و احسائی، پاسخ برخی از نامه‌ها را بدو واگذار می‌کرد.^{۲۰} برخی دیگر از افرادی که از احسائی، اجازه دریافت داشته‌اند، عبارت بودند از:

● شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر؛^{۲۱}

● حاج محمد ابراهیم کلباسی؛^{۲۲}

● میرزا محمد تقی نوری؛^{۲۳}

● شیخ اسد الله کاظمی شوشتری؛

● ملا علی برغانی؛^{۲۴}

● آقا رجبعلی یزدی؛^{۲۵}

● ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی؛

● علی بن درویش کاظمی؛^{۲۶}

● محمد تقی فرزند احسائی؛

● علی نقی فرزند احسائی؛^{۲۷}

و دیگران.^{۲۸}

انتقاد و تکفیر احسائی

شیخ احمد احسائی، هر چند به وارستگی و تلاش در عبادات و ریاضت‌های شرعی، ستوده شده و به برخوردار از علوم مختلف و تربیت شاگردانی چند شهرت یافته بود؛ لیکن آراء و نظریاتش، مصون از خطا و اشتباه نبود و گاهی برخی از عالمان و اندیشمندان معروف آن عصر، با انتقاد جدی از اندیشه‌ها و لغزش‌های وی، او را «غالی»، «منحرف» و حتی «کافر» می‌خواندند. احسائی خود می‌گوید:



«محمد بن حسین آل عصفور بحرانی - که پدرش از مشایخ اجازه او بوده است - در
بحثی رویارو، بروی انکار آورد».^{۲۹}

نخستین مخالف آشکار با احسایی، از جانب محمد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین
صورت گرفت. زمان این رویداد به سال‌های آخر زندگی احسایی باز می‌گردد، وی در
زمانی که از کرمانشاه عازم مشهد بود، (سال ۱۲۳۷ هـ ق)، گویا در میانه راه، چندی در
قزوین توقّف داشت.

مفصل‌ترین گزارش در این باره در *قصص العلماء تنکابنی* نگارش یافته است:

«برغانی در آغاز، مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت احسایی را نگاه می‌داشت؛ اما
در مجلسی که احسایی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در
باب «معاد جسمانی» جویا شد. پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس
با جدال اطرافیان، به پایان رسید. این رویارویی، به میان مردم کشیده شد و جمعی از
عالمان، از احسایی کناره جستند. رکن الدولة، علینقی میرزا، حاکم قزوین، محفلی
برای آشتی عالمان، با حضور آن دو ترتیب داد؛ اما این بار گفت‌وگو، به تکفیر
احسایی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر، توقّف بیشتر احسایی را در شهر،
دشوار ساخت».^{۳۰}

احسایی پس از ترک قزوین، در سفرهایش به مشهد، یزد و اصفهان - با همه
معارضه‌هایی که علیه او شد - کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در
تأکید بر تکفیر او و نامه‌هایی که در این باره نوشت، از عواملی بود که عرصه را بر احسایی، در واپسین
سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آن جا، منصرف ساخت. خاصه آن که در
این میان گروهی نیز عقاید غلوآمیزی، به وی نسبت دادند و در تحریک عالمان کربلا و
سران دولت عثمانی کوشیدند.

حکم تکفیر شیخ، در میان عوام و خواص، در شهرهای مختلف ایران، عراق و
عربستان، نشر یافت. عده‌ای به دفاع برخاستند؛ گروهی سکوت کردند و برخی دیگر با
مطالعه آثار وی، حکم تکفیر را تأیید و اعلام نمودند.

عده‌ای از عالمان و فقیهان که شیخ و پیروان عقاید او را تکفیر کردند، عبارت‌اند از:



● حلاج ملا محمد تقی قزوینی، معروف به شهید سوم؛

● آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض؛

● حاج ملا محمد جعفر استرآبادی؛

● آخوند ملا آقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهادة؛

● شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری؛

● آقا سید ابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول؛

● شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام؛

● شیخ محمد حسین، صاحب فصول.^{۳۱}

البته گروهی، دشمنی با شیخ را روانمی شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج ابراهیم کلباسی بود. وی آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء و تعبیرات احساسی را، باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می دانست و آرای احساسی را، در چارچوب عقاید امامیه، تلقی کرده، او را از علمای امامیه می دانست.

برخی نیز جانب احتیاط را در پیش گرفتند. صاحب اعیان الشیعه معتقد است: «شیخ و پیروانش، شطحیاتی (نظیر شطحیات برخی از صوفیه) و سخنان معماگونه و خرافاتی دارند. کتاب شرح جامعه کبیره (که وی خود آن را دیده بود و خوانده بود) یکی از همین قبیل آثار است. مسلک اینان مایه ضلالت بسیاری از عوام الناس شده است. به ویژه آن که بیشتر فساد و گمراهی از ناحیه شاگردش سید کاظم رشتی است. سخنان و مطالبی که وی آورده است، بعید دانسته شد که خود شیخ قائل به آن باشد.^{۳۲}

انحرافات عقیدتی شیخیه

تبیین و نقد و بررسی تمامی عقاید و آرای کلامی شیخ احمد احساسی و شاگردان و پیروان او، در این مختصر نمی گنجد. پیش از بیان یکی از آرای «غلوآمیز» وی، متذکر می گردد و صف کلی اندیشه احساسی را می توان در این خلاصه کرد:

«وی علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر و امامان می دانست و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاست - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت

سازگاری دارد».

او معتقد است:

«عقل آن گاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از انوار اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت های نظری و عملی یکسان وجود دارد. درست است که اندیشه در اصول و معارف دین واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل، در گرو نوری است که از ایشان می گیرد».^{۳۳}

گرایش وی به امور باطنی شریعت، به گونه ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت، نمی پذیرد و معتقد است: «تمسکش به اهل بیت علیهم السلام، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسایل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان، مخالفت کند». از این رو، عقاید وی و پیروانش درباره «معاد و اطوار جسم»، در «معراج پیامبر اسلام»، «وجود امام عصر (عج)»، «مقام ائمه اطهار علیهم السلام»، «نیابت خاصه»، و «اعتقاد به رکن رابع» مورد اعتراض، و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت. اینک، ضمن اشاره به عقاید احساسی در باب «جایگاه امام در آفرینش»، نوشته های غلوآمیز وی را در این باره نقد خواهیم کرد.

جایگاه امام در آفرینش

احساسی در آثار خود، توجه زیادی به مباحث امامت داشته است که نمونه آن را در شرح مبسوط وی بر زیارت جامعه کبیره می توان دید. شاخص اندیشه او در این زمینه، توجه خاصی است که به جنبه های تکوینی مقام امام نشان می دهد؛ از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان، برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را علل اربعة کائنات (علت های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می کند.

در فلسفه ارسطویی و حکمت اسلامی، هر یک از این اقسام چهارگانه، گویای جنبه ای از نیازمندی پدیده به علت است. احساسی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهار جنبه علیت را در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نشان می دهد و نتیجه می گیرد که



انظر

سال دوم، شماره سوم

۲۳۶

آنان «علل اربعه کاینات» اند.^{۳۴}

به اعتقاد وی پیشوایان معصوم علیهم السلام واسطه فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آن که خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان علیهم السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان به اراده او است. از این رو، آنان علت‌های فاعلی موجودات جهان اند.^{۳۵}

تنکابنی می‌نویسد:

«بدان که شیخ احمد «رساله» ای نوشته است در باب این که مصلی، باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آن چه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کلما میزتموه باوهامکم بأدق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۳۶}

همو آورده است:

«شیخ [احمد] می‌گوید: خلق کردن خداوند، عالم را و خلق کردن امام، عالم را مانند این آیه خواهد بود: ﴿فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم﴾ و ائمه علیهم السلام، ید الله می‌باشند... چرا استبعاد در خالقیته ائمه می‌نمایند و حال این که «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خداوند، خالق دیگر هست و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر)، شاهد این معنا است و قول امیرالمؤمنین علیه السلام (أنا خالق السموات و الأرض) دلیل بر این مطلب است و این که اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق نماید و قدرت آن داشته باشد، این دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خدا است و مردم بیشتر اذعان به این معنا می‌کنند. همین تقریر را این فقیر (تنکابنی) مؤلف کتاب «قصص العلماء» از حاج سید کاظم رشتی [از شاگردان شیخ احسایی و جانشین او] شفاهاً شنیدم؛ چون مدتی به مجلس درس او حاضر می‌شدم...».^{۳۷}



تنکابنی، سپس نقدی بر این اعتقادات نگاشته است.^{۳۸}

غیر از این دو مورد، مسایل دیگری شبیه این، در کتاب «شرح العرشیه» از سوی شیخ احمد احسائی مطرح گردیده است.^{۳۹} البته اعتقاد به «خالقیت»، «رازقیت» و «حقیقت مشیه الله» بودن معصومان علیهم السلام، به قدری مشهور است که بارها میان شیخیه و مخالفانشان، مناظره و نزاع درگرفت و موجب تکفیر آنان گردید.

به عنوان نمونه، گفت‌وگویی میان شیخ عبدالرحیم بروجردی، با حاج محمد کریم خان (پیشوای شیخیه کرمان) انجام گرفت. در این گفت‌وگو و مناظره، کریم خان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: «انا خالق السموات و الارض»، شیخ عبدالرحیم به او گفت: «در آن عهد برخی حضرت علی را کافر می دانستند، مانند اهل شام. عده‌ای نیز او را خلیفه چهارم و گروهی او را خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند. در چنین عصری چگونه ممکن است علی علیه السلام چنین ادعایی کرده باشد و مردم هیچ گونه عکس‌العملی نشان نداده باشند؟» و کریمخان سکوت کرد.^{۴۰}

نقد و بررسی

در تاریخ فرقه‌ها و مذاهب کلامی از فرقه‌ای به نام «مفوضه» نام برده شده است. عقاید آنان، خلاف تعالیم دینی و نصوص کتاب و سنت اتفاق عام مسلمانان است. از آن جا که عقاید شیخیه در این بخش، همان عقاید «مفوضه» است، جهت تحلیل و بررسی، از تفویض و معانی مختلف آن و سپس تاریخچه اجمالی فرقه «مفوضه» و بالاخره برخورد ائمه علیهم السلام با «مفوضه» سخن خواهیم گفت.

تفویض و معانی مختلف آن

«تفویض» در لغت، به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است.^{۴۱}

در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «اعتقاد به این که خداوند متعال، پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود واگذاشت تا هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ بدون این که



در اعمال آنان، نقشی داشته باشد».

البته آن چه مورد بحث ما است، تفویض در معنای دیگری، غیر از نزاع معروف معتزله و اشاعره در باب جبر و اختیار است. هم‌چنین غیر از اصطلاح «مفوضه» در باب «صفات خبری» است که معتقدانند: «صفاتی مانند «ید» برای خدا ثابت است؛ لیکن برای گرفتار نشدن در دام «تجسیم و تعطیل» و «تأویل» باید معنای آن را به خود خداوند واگذار (تفویض) کرد.

از این رو، تفویض در احادیث شیعه، در معانی مختلفی وارد شده که مرحوم علامه مجلسی، آن‌ها را در شش معنا، جمع بندی کرده است که فهرست آن چنین است:

۱. تفویض در امر دین:

این نوع از تفویض، می‌تواند دو معنا داشته باشد:

الف) خداوند، کلیه امور دین را به پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ واگذار کرده است، تا هر چه بخواهند، حلال کنند و هر چه بخواهند، حرام نمایند، بدون این که این احکام را از وحی بگیرند. مسلماً این معنا، با آموزه‌های صریح قرآن، مخالف است؛ چه این که پیامبر اکرم ﷺ از روی هوا و هوس، سخن نمی‌گوید و هر چه می‌گوید، وحی است: ﴿و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى﴾^{۴۲}

ب) خداوند، چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت ﷺ به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی‌کرد؛ پس اختیار بعضی از امور (مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و...) را به او واگذار کرد و سپس آن حضرت را با وحی تأیید کرد. این معنا نادرست نیست و روایاتی در تأیید، آن وارد شده است.^{۴۳}

۲. تفویض اداره جامعه:

به این معنا که امور اجتماعی مردم (مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن) از سوی خداوند متعال، به پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ واگذار شد و بندگان، به اطاعت از آنان مأمور شدند.

این معنا با نصوص کتاب و سنت، سازگاری دارد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ما



آ تاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا*؛ «آنچه را پيامبر ﷺ برای شما آورده [و به آن فرمان داده] در آن چه از آن نهی کرده، بازایستید».

۳. تفویض بیان علوم و احکام:

به این معنا که هر گاه، صلاح دانستند احکام را برای بندگان، بیان کنند و هر گاه مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرا رسد. بدیهی است یکی از لیست‌های بزرگ پيامبر ﷺ، تبیین و تشریح دین است که بنابر اعتقاد شیعه، پس از پيامبر ﷺ، این مهم بر عهده امام معصوم علیه السلام است تا ضمن بیان علوم دینی، از هر گونه تفسیر به رأی و تحریف جلوگیری گردد.

۴. تفویض در کیفیت حکم:

یعنی این اختیار، به آنان و گذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم کنند، یا از علم خدادادی خود استفاده کرده، آن را در کیفیت حکم لحاظ نمایند.

۵. تفویض در بخشش:

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر از امور مالی حکومتی، به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف، هر چه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند.^{۴۴}

۶. تفویض در آفرینش:

خداوند، پيامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام را آفرید و خلقت، روزی رساندن، تربیت، میراندن و زنده کردن بندگان را به آنان واگذار کرد. این مسأله ممکن است، به یکی از دو معنا باشد؛ الف) پيامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، همه این کارها را با قدرت و اراده خودشان - بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند - انجام می دهند.

این دیدگاه، کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان آن گواهی می دهند
ب) خداوند، این کارها را، مقارن با اراده ایشان، انجام می دهد (مانند این که موسی



اراده می کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می کند)، تا بدین وسیله، صدق و راست گویی آنان را به اثبات رساند.

این معنا اگرچه عقلاً محال نیست؛ اما روایات ردّ «تفویض»، آن را مردود می شمارد؛ مگر در هنگام ظهور معجزات.^{۴۵}

البته در همین موارد نیز استناد حقیقی فعل، به خداوند متعال است و آورندگان معجزه، به اذن و فرمان او کاری را انجام می دهند و در این گونه امور، خودشان را به جای «خالق» نمی گذارند.

«تفویض» مورد نزاع، قسمت اول از معنای ششم است.

گروهی از غلات، تفویض به این معنا را مطرح می کردند که به نام «مفوضه» شهرت یافتند. آنان همواره مورد انکار و اعتراض ائمه علیهم السلام و اصحاب آنان بوده اند. عالمان، فقیهان و متکلمان اسلام نیز آنان را طرد نموده، در زمره مشرکان و کافران قلمداد می کردند.

فرقه شناسی «مفوضه»

چنان که گذشت، «مفوضه» به کسانی اطلاق می شد که خلق، رزق، زنده کردن و میراندن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت داده، معتقد بودند: خداوند همه امور عالم را به آنان واگذار کرده است. این که «مفوضه» گروهی از «غلات» اند یا جدای از آنها؛ چند دیدگاه مطرح است. در بخشی از روایات، مفوضه به عنوان گروهی جدای از غالیان قلمداد شده اند. در زمان ائمه علیهم السلام - به ویژه در زمان امام رضا علیه السلام - نوعاً از این گروه فراوان نام برده شده است.^{۴۶}

در میان متکلمان و نویسندگان فرق و مذاهب، مفوضه - چه به شکل یک گروه مستقل یا گروهی از غلات - حکم یکسانی با غالیان دارند و بر آنان، حکم شرک و کفر جاری شده است. چه بسا بی اشکال باشد که گفته شود: «غلات مفوضه» به صورت مضاف و مضاف الیه، وصفی در زبان فارسی و وصف تبیینی در زبان عربی است. گواه این مدعا بخشی از زیارت حضرت حجت (عج) است که در آن آمده است:

«الحمد لله الذي هدانا لهذا... و لم يجعلنا من المعاندين الناصبين و لا من الغلاة



شیخ مفید (ره)، مفوضه را جزء غالیان می‌داند؛ اما فرقی بین آنان و غلات دیگر قائل می‌شود؛ به این که مفوضه، اعتراف دارند که ائمه علیهم‌السلام حادث و مخلوق‌اند نه قدیم، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رازق آنان می‌دانند و مدعی‌اند که خداوند، فقط آنان را خلق کرد. سپس کار خلقت جهان و همه کارهای آن را، به آنان واگذار کرد. ۴۸

شیخ صدوق (ره) بدون آن که فرقی میان مخالفان مفوضه قائل شود، هر دو گروه را ذکر کرده و آنان را کافر و بدتر از یهود، نصارا و مجوس دانسته است. ۴۹

نویسندگان فرق و مذاهب هم آورده‌اند:

«مفوضه، اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و بقیه ائمه هستند که در معنا یکی می‌باشند. آنان گمان می‌کنند که معرفت خدای قدیم ازلی، لازم نیست و باید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شناخت که خالق است که امر خلق به او واگذار شده است و او خالق آسمان‌ها و زمین، و کوه‌ها، انسان‌ها، جن و هر آن چه در عالم هست، می‌باشد». ۵۰

یادآوری این نکته نیز لازم است که مفوضه، مخالفان عقاید خود را به نام «مقصره»؛ یعنی، کوتاهی‌کنندگان در معرفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام می‌شناختند و می‌گفتند:

«چون آنان به این نکته نرسیدند که محمد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرر در فقه اسلامی را انجام دهند که در حقیقت این اعمال، غل‌هایی است برای آنان، به منظور عقوبت آن‌ها در کوتاهی در معرفت». ۵۱

نتیجه

«شیخیه» ادعاهایی را مطرح کرده‌اند که پیش از آن‌ها، گروه‌های دیگر از زمان ائمه علیهم‌السلام به بعد آن را مطرح کرده بودند و مورد تکفیر قرار گرفتند. چنین دیدگاه غلوآمیزی، علاوه بر آن که خود گناه بزرگی است، زمینه پیدایش افکار دیگری (مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، و حلول حق



تعالی در افراد و...) شده است.

مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام

در پایان این گفتار، جهت تبیین علت صدور حکم تکفیر شیخ احمد احسایی و پیروان وی، از سوی عالمان بزرگ آن عصر و نیز نتیجه گیری از مطالب گذشته بایسته است که موضع پیشوایان معصوم علیهم السلام را مطرح کنیم تا اتمام حجت و تذکاری برای گروندگان به تفویض باشد و نیز با حفظ مقام و شأن پیشوایان دین، آنان را از هر گونه مقام الوهیتی منزّه داریم:

۱. امام صادق علیه السلام در ردّ کسانی که می گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه گیری می کنند» فرمود:

«به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه گیری نمی کند. من خود، به غدایی که برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم».^{۵۲}

۲. امام رضا علیه السلام وقتی که شنید برخی، صفات خداوند رب العالمین را به حضرت علی علیه السلام نسبت می دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و فرمود:

«منزه است خداوند! منزه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره او می گویند! آیا علی علیه السلام خورنده ای در میان خورندگان، نوشنده ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده ای در میان گویندگان نبود؟!»

آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی علیه السلام مشترک می باشید؛ صفاتی که همه آنها، دلالت بر حدوث موصوف آنها دارد».

آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت علیه السلام را دلیل غالیان برای

الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود:



«اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل قادری بود که

شبهت به مخلوق‌ها نداشت...»^{۵۳}

۳. از امام رضا علیه السلام درباره غالیان و مفوضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود:

«غلات، کافراند و مفوضه، مشرک».

سپس هرگونه ارتباطی با آنها - حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه - را موجب

خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام دانستند.^{۵۴}

۴. امام رضا علیه السلام، در حدیثی فرمود:

«کسی که گمان کند، خداوند عزوجل کار آفرینش و روزی را، به حجت‌های خود

(پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده

است».^{۵۵}

۵. و نیز از آن حضرت درباره تفویض سؤال شد، امام در پاسخ فرمود:

«خداوند متعال، امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: ﴿ما آتاکم

الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا﴾^{۵۶}؛ «هر آن چه را رسول به شما فرمان

می‌دهد، بگیرید و از آن چه شما را باز دارد، بازایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او

واگذار نکرد».

سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه ۴۰ سوره «روم» را یادآور شد، و بدین

وسیله به شرک مفوضه اشاره فرمود.^{۵۷}

* * *

مقام والای پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام، در عبودیت ذات حق تجلی پیدا کرده است.

اشرف مخلوقات و افضل پیامبران، با وصف «عبده و رسوله» ستوده شده است. ما نیز باید

آنان را به گونه‌ای بستاییم که خودشان راضی باشند و از هرگونه غلو و زیاده‌روی پرهیز

کنیم. گروه‌های زیادی در تاریخ اسلام، به «غلو» کشیده شده و از این طریق، به بیراهه

رفته‌اند. شیخیه و شیخیگری، از این گونه بیراهه‌ها است که جمعی، در گرداب آن فرو

رفته‌اند و به جای «توحید»، به «شُرک» و «کفر» گراییده‌اند. افکار شرک آلود آنان، زمینه ساز

پیدایش مدعیان دروغین نیابت خاصه حضرت ولی عصر (عج) گشته است. (چنان که



سیدکاظم رشتی مدعی آن بود). و برخی نیز در ادامهٔ راه، ادعای «باییت» و سپس «مهدویت» و «رسالت» را سردادند (مانند سید علی محمد باب).

بر همهٔ ماست که با مراقبت، دوران‌دیشی و مطالعهٔ مباحث غلو و غالیان^{۵۸} مواظب باشیم به نام دفاع از اولیای الهی و خودسازی و تصفیة باطن، به چنین دام‌هایی گرفتار نیاییم.

●





پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک: معجم الفرق الاسلامیه، شریف یحیی‌الأمین، ص ۱۴۹.
۲. فرهنگ فقه‌های اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، با مقدمه و توضیحات، کاظم مدیرشانه‌چی، ص ۲۶۶.
۳. دلیل المتحیرین، سیدکاظم رشتی، ص ۱۰-۱۱.
۴. منابع عمده شرح حال شیخ احمد احسائی عبارت است از:
 - الف) رساله‌ای کوتاه که وی به درخواست فرزند بزرگش محمد تقی نگاشته و در آن از سال‌های نخست زندگی و احوال درونی خود گفته است.
 - ب) اثری است از فرزندش شیخ عبدالله.
 بخش‌هایی از کتاب «دلیل المتحیرین» شاگرد و مدعی جانشینی او سید کاظم رشتی که حاوی مطالبی است افزون بر دو مأخذ پیشین.
- در این گفتار، بخش‌هایی از مقاله آقای زین‌العابدین ابراهیمی که در دائرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل احسائی با استناد به مدارک و منابع مذکور آمده، استفاده شده است، چنان که مصادر دیگر هم مورد توجه قرار گرفت.
۵. میان «داغر» و پدرش رمضان، نزاعی درگرفت و «داغر» منطقه زندگی پدر را ترک گفت و در مطرفی (یکی از روستاهای احساء) سکونت گزید. اجداد شیخ احمد، تا داغر چنین است: احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر. ر. ک: شیخی‌گری بای‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۷.
۶. ر. ک: شرح احوال شیخ احمد احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، سال ۱۳۸۷ هـ. ق، ص ۱۳۳-۱۳۴.
۷. همان، ص ۱۳۴.
۸. همان، ص ۱۳۴-۱۳۶.
۹. همان، ص ۱۳۹-۱۴۱.
۱۰. ر. ک: قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۵.
۱۱. ر. ک: شرح منظومه سبزواری، ج ۲، ص ۶۵.
۱۲. شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان، ص ۱۹-۲۳.
۱۳. وی از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ هـ. ق سلطنت کرد.
۱۴. برای متن یکی از نامه‌ها ر. ک: فهرست کتاب مشایخ عظام، همان، ص ۱۶۶.
۱۵. شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان، ص ۲۶-۴۰.
۱۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۲.
۱۷. همان، ص ۶۶۳ به نقل از: اجازات الشيخ احمد الاحسائی، حسین علی محفوظ، صص ۳۷-۴۰، نجف، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱ م.
۱۸. همان، به نقل از: انوار البدرین، علی بحرانی، به کوشش محمد علی طبسی، نجف، ۱۳۷۷ هـ. ق، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ «چند اجازه»، احمد احسائی، ص ۱ و ۲، ۷؛ دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، صص ۵۱-۵۵.
۱۹. ر. ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ابوالقاسم ابراهیمی، کرمان، چاپخانه سعادت، ص ۱۱۵ و ...
۲۰. ر. ک: «اللمعات»، حسن گوهر، صص ۳۹-۴۰.
۲۱. انوار البدرین، همان، ص ۴۰۷.
۲۲. لباب الألقاب، حبیب‌الله شریف کاشانی، ص ۵۴، تهران، ۱۳۷۸ هـ. ق.
۲۳. ر. ک: الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۸.
۲۴. فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسائی، ریاض طاهر، ج ۱، ص ۲۹، کربلا، مکتبه الحائری العامة.
۲۵. مقدمه بر شرح الزیارة، عبدالرضا ابراهیمی، ص ۲۴.
۲۶. چند اجازه، همان، ص ۱ و ۶.
۲۷. الذریعة، ج ۱، ص ۱۴۱؛ کشف الحجب و الأستار، اعجاز حسین کتوری، ص ۲۰، کلکته، ۱۳۳۰ هـ. ق.



۲۸. ر. ک: رساله فی ترجمه الشیخ علی نقی الأحسانی، علی حائری اسکویی، (همراه عقیده الشیعه)، صص ۹۵-۹۶، کربلا، ۱۳۸۴ هـ.ق.

۲۹. ر. ک: فهرست کتب مشایخ عظام، همان، ص ۱۴۱.

۳۰. قصص العلماء، صص ۳۰-۶۶.

۳۱. همان، ص ۴۴.

۳۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

۳۳. ر. ک: شرح زیارة الجامعة الکبيرة، ج ۳، صص ۲۱۷-۲۱۹.

۳۴. ر. ک: شرح زیارة الجامعة الکبيرة، ج ۳، صص ۶۵، ۲۹۶-۲۹۸؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸، ۷۸-۸۰؛ مجموعه الرسائل،

ص ۳۲۳.

۳۵. همان.

۳۶. قصص العلماء، ص ۵۵.

۳۷. همان، ص ۴۸.

۳۸. همان، صص ۴۸-۵۰.

۳۹. شرح العرشية، ص ۳۲۴.

۴۰. برای توضیح بیشتر این قصه ر. ک: قصص العلماء، ص ۵۰.

۴۱. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی،

ج ۵، ص ۷۱.

۴۲. نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴.

۴۳. ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۱۲؛ ج ۳، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰۱،

ص ۳۴۲.

۴۴. ر. ک: همان، صص ۳۲۶-۳۵۰.

۴۵. ر. ک: همان، صص ۳۴۷-۳۵۰.

۴۶. ر. ک: همان، صص ۲۷۳، ۲۲۸، ۳۳۷؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱.

۴۷. همان، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳.

۴۸. مصنفات الشیخ المفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۱۳۴.

۴۹. الاعتقادات، ص ۹۷.

۵۰. ر. ک: المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری قمی،

صص ۶۰-۶۱؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن

اسماعیل اشعری، ص ۱۴.

۵۱. ر. ک: المقالات و الفرق، همان، ص ۹۲؛ فرق الشیعه،

نویختی، ص ۹۳؛ و نیز کاربرد «مقصر» و «تقصیر» نسبت

به عده‌ای از محدثان، ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۵، صص

۳۴۶-۳۴۵.

۵۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱.

۵۳. همان، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۵۴. همان، ص ۳۲۸.

۵۵. همان، ص ۳۲۹.

۵۶. حشر (۵۹)، آیه ۷.

۵۷. همان، ص ۳۲۸.

۵۸. خوانندگان گرامی را به مطالعه کتاب تحقیقی «غالیان یا

کاشی در جریانها و برآیندها» نوشته نعمت الله

صفری فروشانی، توصیه می‌کنیم. چنان که ما در برخی

مباحث از فصل دوم و سوم آن بهره گرفتیم.



دعاشناسی

(زیارت حضرت صاحب الامر)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَلِيفَةَ اللَّهِ
وَحَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمُرْتَدِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ
الْمُصِيبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَافِظَ أَمْرِ رَبِّ السَّالِكِينَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا بَيْتَةَ اللَّهِ مِنَ الصَّمُوقِ النَّجَّيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ
الْأَنْوَارِ لِشَاهِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ الْأَعْلَامِ وَالْبَاهِ سِرِّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ الْمِثْرِ وَالظَّاهِرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِيَةَ
الْمُؤْمِنِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَى
إِلَّا مِنْهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ
هَلَكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِقَ شَجَرَةِ طُوبَى وَسَيِّدَ رَوْضَةِ النَّشْهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُظْفَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تُغْفَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامٌ مِنْ عَرَبِكَ بِمَا عَرَّفَكَ
بِهِ اللَّهُ وَتَمَنَّاكَ يَبْعُضُ نَعْوِيكَ الَّتِي أَنْتَ أَمَلْنَا وَفَوْقَهَا
أَشْهَدُ أَنَّكَ الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ وَأَنَّ حَرْبَكَ هُمْ

«تنها راه»^۱

مروری بر زیارت حضرت صاحب الامر (عج)

صادق سهرابی

در یک نگاه کلی و جامع «زیارت» از سه دیدگاه قابل مطالعه و بررسی است:

۱. سلام،

۲. شهادت،

۳. توسل.

هر یک از این محورها، مضامین بلندی دارد در «معنا و محتوا»؛

«سلام»، معرفت، محبت و اطاعت پاکان را صلا می زند و تولای آنان را بازخوانی می کند. انسان با بیان سلام های خود مانند (السلام عليك يا سبيل الله الذي من سلک غيره هلك)، مهر و عشق خود را به «تنها راه» اظهار می کند و به راه می افتد.

«شهادت»، حضور یافتن در ساحت «معرفت»، «محبت» و «اطاعت» و بار یافتن در

ساحل «تولای پاکان و پاکی ها» است.

این حضور و گواهی، در گلزار سخن و کلام و دامنه سرسبز بیان، جلوه می کند و

زیبایی ها را در «اشهد ان بولایتک تقبل الاعمال و...»، این گونه به تماشا می گذارد.



با «توسل» به قامت بلند «تنها راه»، روح خود را به سوی دشت و دمن «پاکان» روانه می‌سازد و زمینه‌های درخواست و اجابت آن را از معبود خود فراهم می‌کند و این سان ناله و نجوا سر می‌دهد: «و اتوسل بک و... واسئله... أن تجعل لی کثرة فی ظهورک و رجعة فی ایامک لا بلغ من طاعتک و مرادی» و «اللهم انصره نصراً عزیزاً و افتح له فتحاً یسیراً» و ظهور، نصرت، فتح و... را برای «تنها راه» از خدا، دعا و طلب می‌کند.

مقدمه

احساس «غربت» امری آشنا و ملموس برای همه انسان‌ها است. این احساس، فقط مربوط به هنگام نبود رفاه و آسایش نیست؛ بلکه اشخاصی که در رفاه و آسایش مادی نیز به سر می‌برند، با آن آشنا هستند. شاید بتوان گفت آنان بیشتر با این احساس، درگیرند؛ زیرا آنان زودتر به انتهای خط رسیده‌اند.

از آن جایی که آنان به قصد و هدف خود دست یافته‌اند، از خود می‌پرسند: «بعدش چه...؟» تکرار زندگی خویش و تلاوت چرخان زندگی، انسان را به سرعت، گیج و خسته می‌کند. در نتیجه سؤال‌های گوناگون رخ می‌نماید و نوش‌ها را با نیش‌ها، گره می‌زند. انسان در این دیار، در می‌یابد که در لایه‌های درونی خویش، کنش‌هایی دارد. نیازهایی او را بانگ می‌زند و قرار از او می‌ستاند. البته گاهی، با یافته‌هایی رو به رو می‌شود و خیال می‌کند که به «مطلوب خود رسیده است» و دیگر دغدغه‌ای نخواهد داشت. از طرفی شاهد دعوت‌گرانی هستیم که می‌گویند: «ما نسخه‌های شفابخش ارائه می‌کنیم». این مدعیان، چنان فراوان‌اند که به خوبی می‌توان دریافت، دیواری کوتاه‌تر از دیوار «هدایت» و «رهبری» انسان‌ها نیست. آنان بشر را با کج راه‌ها، سر می‌دوانند و اسمش را، راه «سعادت و خوشبختی» می‌گذارند.

این راه‌های انحرافی، در برخی از افراد خیلی عادی و طبیعی جلوه می‌نماید. این گونه افراد، در خرید کوچک‌ترین وسایل زندگی، بسیار اهل دقت‌اند و از متخصصان کمک می‌گیرند؛ اما در آن چه که مربوط به اصل «حیات و ممات» آنان است، دقت و ژرف نگری





ندارند و «قلب و روح و فکر» خود را در اختیار مدعیان دروغین قرار می دهند.

این ها بدان جهت است که «دشمن جدی» در صحنه حضور دارد، ولی «جدی» گرفته نشده است. آن دشمن، قسم یاد کرده است: «سر راه بندگان نشسته، تک تک آن ها را گمراه خواهد کرد و تا زمانی که آنان را گمراه نسازد و به بیراهه نکشاند، آرام نخواهد گرفت».^۲ خصومت و کینه این دشمن، آشکار و پیدا است و آفریدگار هستی، از ما انسان ها خواسته است که آن را جدی بگیریم^۳ و مواظب دسیسه ها و فریب های او باشیم. «شیطان» دشمن هوشمند و دانایی است که با طراری، ایجاد شبهه می کند و با توسعه شهوات، آنها را علم می سازد. وی با گل آلود ساختن محیط، اندیشه های گمراه را طعمه قرار می دهد. در این وادی تباه آلود، چه صیدهای کوچک و بزرگی که نصیب «عدومبین»^۴ و دشمن درون خانه بشر نمی شود؟!

«شیطان» ما را با همه کس پیوند می دهد و به همه راه ها آشنا می کند و از تنها راه «رشد و هدایت» باز می دارد. او فرصت اندیشه و پرسیدن را از ما می گیرد و مانع شکوفایی و پویایی ما می شود.

مگر می توان، برای انسان با این «قدر و اندازه»، «استمرار و ادامه نامحدود» و «ارتباط های گسترده اش»، برنامه صحیح نداشت و او را در برهوت «دنیا» رها کرد. همان گونه که یک کارخانه عظیم و پیچیده «هسته ای»، چنانچه بدون توجه به ظرفیت ها و ظرفت هایش بدون وجود دانشمند مسلط بر آن، به دست ناهلان بیفتد، فاجعه آفرین خواهد شد. هدایت و سرپرستی انسان ها نیز با این «عظمت و اندازه» و «استمرار و ارتباط» بدون امام مسلط بر «اندازه، استمرار و ارتباط»، به کج راه خواهد رفت.

ما نیازمند و مضطر به امام طلایه داری هستیم که آگاه به تمام مراحل و راه ها و آزاد از کشش ها و جاذبه است.

تنها چنین امامی، می تواند رهبر و چراغ راه بشر باشد؛ بشری که دارای «قدر و اندازه عظیم» است و «استمرار» دارد و «ارتباط ها» او را در خود پیچیده است.

ما باید در پرتو راهنمایی های این عنصر «آگاه و آزاد»، قلّه های رشد و هدایت را

درنوردیم و مقام «قرب» را به آغوش کشیم و در ساحل «رضوان حق» آرام گیریم. این مسیر را بدون «خلیفة الله» و کسانی که نشان از او دارند، نمی توان پیمود. مسیر حق را باید با پای حق و به همراهی حق و نشانه های او پیمود. ما با درک این اضطرارها، سلام و درود خود را نثار «خلیفة الله» و جانشین خدا می کنیم: «السلام علیک یا خلیفة الله».

سلام ما ریشه در تسلیم به «معرفت»، «محبت» و «اطاعت» از جانشین و نماینده خدا دارد. این سلام، زبان و ادبیات جریان دار ما، در این سه حیطة است و نمایانگر «شناخت»، «عمل» و «عشق» ما به نماینده خدا است. سلام ما، بازخوانی انس و ارتباط با او و کوششی برای جلب نظر او و تقرّب به درگاه او است. ما خود را به شط جاری عنایت «خلیفة الله» می سپاریم تا آن کند که می پسندد.

این «خلیفة الله» است که بر تمام راهها آگاه است؛ یعنی، «قدر»، «استمرار» و «ارتباط» انسان را در کل هستی می داند و براساس آن، محاسبات، جایگاه و حرکات ما را رهبری می کند. او راه را به ما نشان می دهد تا همراه و هماهنگ با نظام حاکم بر هستی به راه افتیم و از «رشد و هدایت» برخوردار شویم.

سلام ما بر «خلیفة الله» ای است که جانشین پدران گرامی خود است. آنان، همگی هدایت گران رشد و شکوفایی بشر بوده اند و یار سفر کرده ما، جانشین این هدایت گران فرزانه است.

«عبدالله بن سنان» گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره قول خداوند ﴿وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...﴾ پرسیدم؛ حضرت فرمود: «مقصود از آیه، ما ائمه هستیم». جعفری گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ائمه علیهم السلام جانشینان و خلفای خداوند در روی زمین هستند».^۵

■ «السلام علیک یا وصی الاوصیاء الماضین»

سلام بر تو ای سفارش تمامی سفارش کنندگان گذشته

تو آن یوسف گم گشته ای که تمامی اوصیای الهی، یعقوب وار چشم به راه تو بوده اند و



از غم فراق تو، در اشک و غصه غنوده‌اند. آنان مدام از تو سخن رانده و سفارش‌ها کرده‌اند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته تا امام حسن عسکری، غزلواره شوق دیدار و نصرت تو را سروده‌اند؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «اگر رؤیتش کنم، خدمتش خواهم کرد».^۶ امام زمان (عج) وصی و جانشین گذشتگان خود است؛ آنان که هر یک پس از دیگری، جانشین قبل از خود بوده‌اند.

■ «السلام علیک یا حافظ اسرار رب العالمین»

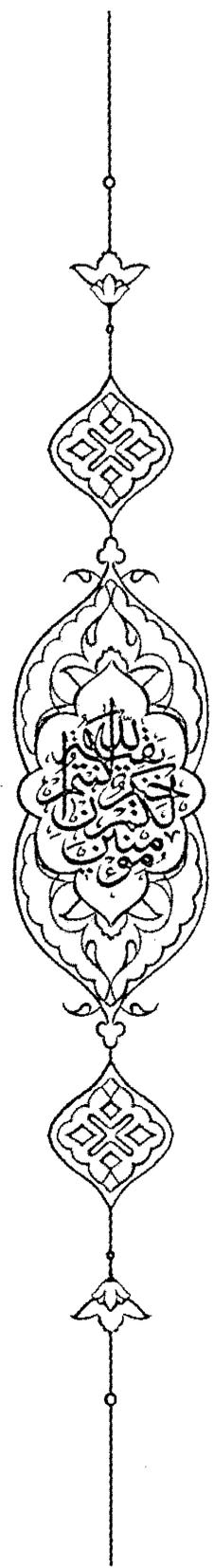
سلام بر تو ای نگهبان اسرار پروردگار جهانیان!

تو حافظ و نگهبان اسرار الهی هستی. امامان معصوم همگی پاسداران اسرار الهی‌اند: «و حفظة سرّ الله».^۷ هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل، نمی‌تواند آن اسرار را در سینه حفظ کند. فاش کردن آن اسرار، جز برای کسانی که قابلیت آن را داشته باشند (مثل سلمان و کمیل بن زیاد) جایز نیست.

ابی الصّامت گوید: «حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا گفتار ما دشوار، مشکل، ارزشمند، دقیق و راهنمای دیگران است که هیچ فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمن آزموده شده، نمی‌تواند آن را در سینه خود حفظ کند». عرض کردم: فدایت شوم! پس چه کسی می‌تواند آن را در سینه حفظ کند. حضرت فرمود: «کسی که ما بخواهیم».
«ابوالصامت» گفت: من از این فرمایش حضرت صادق علیه السلام پی بردم که خداوند، بندگانی دارد که برتر از فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمن آزموده شده‌اند».^۸

«ابوالصامت» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «بعضی از گفتار و اسرار ما، چنان است که هیچ فرشته مقرب، پیامبر مرسل و بنده مؤمن، نمی‌تواند آن را در سینه خود حفظ کند». عرض کردم: پس چه کسی، می‌تواند آن را بازگو کند؟ فرمود: «ما ائمه می‌توانیم آن را در سینه خود، حفظ کنیم و برای هر کسی فاش نسازیم».^۹

از «ابی جارود» روایت شده است که گفت: از حضرت محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «همانا حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله دشوار، مشکل، سنگین، پنهان، تازه و دقیق است



و کسی جز فرشته مقرب، پیامبر مرسل و یا بنده‌ای که خداوند قلبش را برای پایداری در ایمان امتحان کرده است... نمی‌تواند آن را در سینه حفظ کند و چون قائم ما، حضرت مهدی (عج) قیام کند، آن گفتار اسرارآمیز را فاش سازد و قرآن نیز آن حضرت را تصدیق می‌کند».^{۱۰}

ابان بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «همانا سرّ ما، پنهان و پوشیده است و همراه با پیمان الهی است، هر کس آن را خوار بشمارد، خداوند او را ذلیل و خوار خواهد کرد».^{۱۱}

پس عبارت «واختارکم لسره»^{۱۲}؛ یعنی، خداوند شما امامان معصوم را به عنوان گنجوران راز خویش، برگزیده است.

ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که مریض بود و به همان مرض رحلت فرمود، امام علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: ای علی! به من نزدیک شو تا رازی را به تو بگویم که خداوند به من گفت و چیزی را به تو بسپارم که خداوند آن را به من سپرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله راز را با حضرت علی علیه السلام بازگفت و آن حضرت نیز آن را به امام حسن علیه السلام و ایشان آن را به امام حسین علیه السلام و آن حضرت به پدرم امام سجاد علیه السلام و پدرم هم آن را به من بازگفت».^{۱۳}

«و حفظه لسره»^{۱۴}؛ یعنی، ائمه علیهم السلام نگهبان سرّ خداوند هستند.

«وَلَاةُ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ»^{۱۵}؛ یعنی، والیان امرت که امین سرّ تو می‌باشند.

■ «السلام علیک یا بقیة الله من الصّفوة المنتجبین»

سلام و درود بر تو ای باقی‌مانده بندگان خاص و برگزیده خدا!

تو ادامه آن سلسله پاکان هستی که خداوند آنان را به عنوان خلیفه و جانشین خود برگزید و مشعل هدایت را به دست آنان سپرد. ما در غم انتظار آن باقیمانده خدا، «ندبه»^{۱۶} سرمی‌دهیم. خداوند بهار مردم و خرّمی ایام و روزگاران را در ساحت مقدس «بقیة الله» قرار داده است. از این رو غزل عاشقان کوی آن محبوب این است که: «السلام علی ربیع

الانام و نَضْرَةَ الْأَيَّامِ».

امامان عليهم السلام بازماندگان پیامبران، اوصیا و حجت‌های خداوند بر روی زمین هستند. ممکن است این مطلب به این آیه ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...﴾ نیز اشاره داشته باشد. «بقیة» به معنای «رحمت» نیز می‌آید؛ یعنی، ائمه عليهم السلام رحمت خداوند هستند که خداوند به سبب آفرینش ایشان، بر بندگان منت گذاشته است و احتمال دارد معنا چنین باشد ائمه عليهم السلام، کسانی‌اند که خداوند به سبب ایشان بندگان را باقی گذاشته و بر آنان رحم کرده است. پس اطلاق «بقیة» بر ائمه عليهم السلام، مفید مبالغه است. و نیز این جمله به قول خداوند (اولو بقیة) اشاره دارد و گفته شده است که معنای آن «اولو تمییز و طاعة»؛ یعنی، امامان عليهم السلام صاحب تشخیص و اطاعت‌اند. در زبان عرب گفته می‌شود: «فِي فَلَانٍ بَقِيَّةٌ»؛ یعنی، در فلانی برتری و فضلی هست که سبب ستایش می‌شود».^{۱۶}

■ «السلام عليك يا بن الأنوار الزاهرة»

درود بر تو ای فرزند نورهای درخشان!

تو خود، نور هستی و از خاندان انوار درخشانی. خداوند شما را نورانی خلق کرده و نور شما را بر مردم شناسانده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ اَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مَحْدَقِينَ»^{۱۷} خداوند شما ائمه عليهم السلام را همچون انواری درخشان آفرید که در گرد عرش طواف می‌کردید. «عَرَّفَهُمْ... تَمَامَ نَوْرِكُمْ»^{۱۸}؛ خداوند شما امامان معصوم را به سبب نورش (هدایت ربّانی، علوم قرآنی و کمالات قدسی) برگزید. شما به سبب این نورها و علوم و کمالات، مردم را به دین خدا هدایت می‌کنید و انوار الهی در روی زمین هستید.

محمد بن مروان می‌گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: «خداوند، ما اهل بیت عليهم السلام را از نور عظمت خود، آفرید. سپس از سرشتی پنهانی - که در مرتبه پایین‌تر از آن نور بود - به ما شکل داد. برای هیچ فردی در قالب خلقت، بهره‌ای از این نور عظمت خویش قرار نداد؛ جز برای پیامبران. لذا نجات‌یافتگان، ما و پیامبران هستیم و دیگر مردم در معرض سقوط در آتش دوزخ، قرار دارند».^{۱۹}



«و نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ»^{۲۰}؛ مقصود از نور خداوند، علوم الهی، معارف ربّانی و هدایای سبحانی است؛ یعنی، نور و برهان خداوند نزد شما است و شما نمایانگر آیات و علوم خداوند هستید.^{۲۱}

«و نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ»^{۲۲}؛ نور کیفیتی است که خود به خود روشن است و روشن کننده چیزهای دیگر نیز هست. مقصود از این که امامان علیهم السلام نور خداوند هستند، این است که ایشان جهان را به وسیله علم و هدایت الهی و یا به وسیله نور وجود خود، روشنایی بخشیده‌اند. ایشان دلایل روشن و نورهای درخشان‌اند که به قلوب مردم روشنایی می‌بخشند و لذا مردم از ایشان پیروی می‌کنند.

ابو خالد کابلی گوید: از حضرت محمد باقر علیه السلام درباره آیه ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: سوگند به خدا! مقصود از نور، امامانی از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند که تا روز قیامت مردم را هدایت می‌کنند. آنان نور خداوند در آسمان و زمین‌اند. ای ابا خالد! به خدا سوگند که نور امام، در قلوب مؤمنان، درخشان‌تر از نور خورشید در روز است. به خدا که امامان، قلوب مؤمنان را نورانی می‌کنند و خداوند نور امامان را از هر که بخواهد، پوشیده می‌دارد و قلوب ایشان را سیاه می‌کند.^{۲۳}

در صحیفه سجادیه آمده است: «وَهَبْ لِي نُوراً أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ أَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وَ أَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ». حضرت سجّاد در این دعا به ما می‌آموزد که چگونه از خداوند، بخواهیم تا این که ما را از نور خود بهره‌مند سازد و براساس آن بتوانیم مشی خود را در میان مردم بنا سازیم». برای این که بین مردم درست مشی کنیم و رفق و مدارا هم داشته باشیم و... نیاز به نوری الهی و توجه امام علیه السلام داریم تا با آن نور الهی و عنایت امام، بتوانیم ظلمت‌ها را در نور دیدیم. اگر این نور عنایت امام نباشد، از دست خواهیم رفت و در گرداب ظلمت‌ها گمراه خواهیم شد؛ زیرا در گردونه این همه ارتباط‌ها، اگر از آن نور محروم باشیم، نه تنها راهیاب نخواهیم شد؛ بلکه گرفتار «شک و شبهه»های ویرانگر خواهیم شد. از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه کریمه ﴿وَ ابْتَغُوا النَّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ سؤال شد؛ حضرت فرمود: «مقصود از نور در این آیه،

امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان علیهم السلام هستند». ۲۴

حضرت باقر علیه السلام درباره آیه کریمه ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به...﴾ فرمود: «مقصود از نور، امام علیه السلام است که مردم از او پیروی می کنند». ۲۵

محمد بن فضیل گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره تفسیر آیه کریمه ﴿یریدون لیطفئوا نورالله بافواهم...﴾ پرسیدم، فرمود: «مقصود این است که دشمنان، می خواهند نور ولایت حضرت علی علیه السلام را با دهان هایشان خاموش کنند». عرض کردم: تفسیر «والله متمّ نوره...» چیست؟ فرمود: یعنی خداوند، خود تمام کننده و کامل کننده امامت است؛ زیرا «امامت» همان «نور» است و در ﴿فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا...﴾ نیز مقصود از نور، امام علیه السلام است». ۲۶

امام زمان (عج)، نور درخشان و فرزند «انوار زاهره» (نورهای درخشان) است؛ نورهایی که هستی، از درخشش انوار آنان روشنی می گیرد و دیدگان مردم از نور آنان توان و بینایی دارد: «و نُورِ أَبْصَارِ الْوُزْرِ» ۲۷. این گونه است که امام زمان (عج) «نور دیده همه مردم» است، یعنی؛ «دیده و بصر» مردم و «دید و بصیرت» آنان از نور آن امام، روشنی می ستاند.

■ «السلام علیک یا بنِ الأعلامِ الباهرة»؛

سلام بر تو ای فرزند نشانه های درخشان و خیره کننده.

«اعلام» (جمع علم) به معنای علامت، نشانه، کوه و یا آتشی است که برای راه یابی و نشان افروخته می شود. در «زیارت جامعه کبیره» آمده است: «واعلام التقی»؛ یعنی، امامان علیهم السلام در نزد هر کسی، به تقوا معروف اند (مثل آتشی که پنهان نمی ماند) و یا این که تقوا، جز از طریق ایشان شناخته و جز از محضر آنان، آموخته نمی شود؛ زیرا ایشان

باتقواترین پرهیزکاران‌اند. امامان نشانه‌هایی‌اند که مردم، به وسیلهٔ ایشان راه می‌یابند و هدایت می‌شوند.

«داود جصاص» گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه ﴿وعلامات و بالنجم هم یهتدون﴾، می‌فرمود: «مقصود از نجم (ستاره)، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مراد از علامات (نشانه‌ها)، ائمه علیهم السلام هستند.»^{۲۸}

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ما ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌ها هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است.»^{۲۹} حضرت صادق علیه السلام نیز فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله ستاره است و ائمه علیهم السلام نشانه‌ها هستند.»^{۳۰}

در قسمت دیگر از «زیارت جامعه» آمده است: «وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَ مَنَاراً فِي بِلَادِهِ؛ مردم به سبب ائمه علیهم السلام به امور دنیا و آخرت و معاش و معاد خود آگاه می‌شوند». عبارت «و مناراً...»، یعنی، مردم به سبب ایشان، هدایت می‌شوند و روایات و آثار آنان، قلب‌های مردم را روشن و نورانی می‌کند؛ آن چنان که مشعل آتش در برج‌ها، راه را به مسافران می‌نمایاند.^{۳۱}

■ «السلام عليك يا بن العترة الطاهرة»؛

سلام بر تو ای فرزند خاندان پاک و مطهر!

مقصود از عترت، انسان، نسل، نواده و خاندان نزدیک است. «عترة الطاهرة»، خاندان پاک پیامبر اکرم‌اند؛ چنان که خود آن حضرت فرمود: «من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی گذاشتم. کتاب خدا (قرآن) و عترت خودم (اهل بیت علیهم السلام)».^{۳۲}

این خاندان از تمامی پلیدی‌ها پاک و مطهراند و گوهر عصمت تنها شایسته این بزرگواران است. ایشان آگاه به تمام راه‌ها و آزاد از تمامی کشت‌ها و جاذبه‌ها هستند و تنها آنان می‌توانند هدایت بشر را عهده دار شوند.

■ «السلام عليك يا معدن العلوم النبوة»؛

سلام بر تو ای جایگاه استقرار علوم نبویّه و مرکز علم‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله!

«معدن» در لغت از «عدن» می‌باشد؛ یعنی، محل استقرار و مرکز شیء. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرموده است: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»؛ یعنی، به لحاظ مکارم اخلاق و محاسن صفات، متفاوت اند؛ همانند تفاوت معادن که مواد مستقر در آن، تفاوت جوهری با هم دارد. «معدن الرحمة» در زیارت جامعه کبیره، به معنای ذوات مقدس امامان معصوم است که مرکز رحمت و محل اقامت و استقرار رحمت الهی اند.^{۳۳}

ابوبصیر گوید: امام صادق و امام باقر علیهما السلام فرمودند: «خداوند متعال دارای دو علم است: علمی که اختصاص به خداوند دارد و هیچ مخلوقی از آن آگاه نیست و علمی که آن را به فرشتگان و پیامبرانش آموخته است و این علم است که اکنون به ما اهل بیت علیهم السلام رسیده است».^{۳۴}

«خزان العلم» در زیارت جامعه کبیره به معنای علوم الهی، اسرار ربانی و دانش‌های حقیقی است. هر آنچه که کتاب‌های الهی شامل آن است، در نزد امامان معصوم علیهم السلام ذخیره شده است. ایشان، راسخان در علم و دانایان به تأویل قرآن و فصل الخطاب هستند. ابی بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ما راسخان در علم هستیم و به تأویل قرآن آگاهیم».^{۳۵}

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من گنجینه خداوند در آسمان و زمین هستم؛ لکن نه گنجینه طلا و نقره؛ بلکه، گنجینه دانش الهی ام».^{۳۶}

زراره گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آن حضرت درباره فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «هر چه خواهید از من پرسید که هر چه از من پرسید به شما خبر می‌دهم» سؤال کرد؛ آن حضرت فرمود: هیچ کس علمی ندارد، جز آن چه از امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شده است. مردم هر کجا خواهند بروند، به خدا علم درست جز اینها نیست و با دست اشاره به خانه خود کرد (مقصود خانه وحی و نبوت و امامت است)».^{۳۷}

امام باقر علیه السلام فرموده است: «به خدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنچه خدایش تعلیم داد، حرفی نیاموخت؛ جز آن که آن را به علی علیه السلام تعلیم داد. سپس آن علم به ما رسید، آن گاه دست بر سینه خود زد».^{۳۸}





پی نوشت ها:

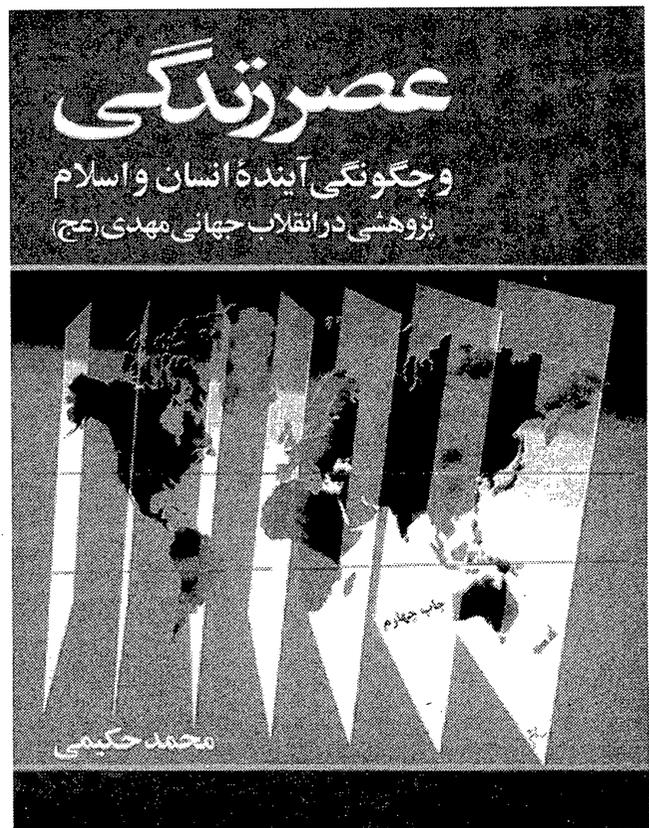
۱. منابع و سند زیارت
زیارت یاد شده در چندین کتاب معتبر شیعه، ذکر شده است:
● مزار شیخ مفید.
● مزار کبیر مشهدی، ص ۸۶
● مصباح الزائر سید بن طاووس، ص ۴۳۷.
● مزار شهید اول، ص ۲۲۶.
● البلد الامین کفعمی، ص ۴۰۲.
● مصباح کفعمی، ج ۲، ص ۵۷۹.
● بحار الانوار، علامه مجلسی (به نقل از مزار شیخ مفید؛ مزار کبیر مشهدی؛ مصباح الزائر سید ابن طاووس؛ مزار شهید اول). ج ۱۲۰، ص ۹۸، ص ۹۸ و ۱۱۷.
۲. «قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين». سوره ص (۳۸)، آیه ۸۲
۳. «ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا». فاطر (۳۵)، آیه ۶.
۴. «انه لكم عدو مبين». زخرف (۴۳)، آیه ۴۳.
۵. شرح زیارت جامعه کبیره، ترجمه فارسی، ص ۱۲۶، به نقل از کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ان الائمة خلفاء الله في ارضه و ابوابه التي منها، رقم ۱، ص ۱۹۳.
۶. غیبت نعمانی، ص ۲۴۵: «سئل ابو عبد الله عليه السلام: هل ولد القائم عليه السلام؟ فقال: لا، ولو أدركته لخدمته أيام حياتي؛ از امام صادق عليه السلام سؤال شد: آیا حضرت قائم متولد شده است؟ فرمود: نه، و اگر من به او می رسیدم همه عمرم را در خدمت او به سر می بردم».
۷. زیارت جامعه کبیره.
۸. شرح زیارت جامعه، به نقل از بصائر الدرجات، جزء اول، ب ۱۱.
۹. همان، ب ۱۱.
۱۰. همان، ب ۱۱.
۱۱. همان، ب ۱۱.
۱۲. زیارت جامعه کبیره.
۱۳. شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۱۲۲، (به نقل از بصائر الدرجات، جزء ۸، باب ۳، رقم ۱، ص ۳۷۷).
۱۴. زیارت جامعه کبیره.
۱۵. دعاهای هر روز ماه رجب.
۱۶. شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۱۰۸.
۱۷. زیارت جامعه کبیره.
۱۸. همان.
۱۹. شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۱۲۳ (به نقل از بصائر الدرجات، جزء ۱، باب ۱۰، رقم ۳، ص ۲۰).
۲۰. همان، ص ۱۴۰.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۱۱۱.
۲۳. کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ان الائمة نور الله، رقم ۱، ص ۱۹۴.
۲۴. شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۱۱-۱۱۲.
۲۵. همان.
۲۶. همان.
۲۷. زیارت حضرت صاحب الامر (به نقل از سید بن طاووس، مفاتیح الجنان).
۲۸. شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۷۴ و ۷۵ (به نقل از کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ان الائمة هم العلامات التي ذكرها الله في كتاب، رقم ۲، ص ۲۰۷).



الى الملائكة و الانبياء و الرسل، رقم، ص ٢٥٥.
٣٥. همان، ص ٥٨ از كافي، كتاب الحجّة، باب ان
الراسخين في العلم هم الائمة، رقم ١، ص ٢١٣.
٣٦. همان، ص ١٢٧ از كافي، ج ١، باب ان الائمة و لاة
امر الله و خزنة علمه، رقم ٢، ص ١٩٢.
٣٧. همان، ج ٢، كتاب الحجّة، ص ٢٥١، ح ٢.
٣٨. همان، ج ١، كتاب الحجّة، ص ٣٩٣، ح ٣.

٢٩. همان.
٣٠. همان.
٣١. همان، ص ١٢٨ و ١٢٩.
٣٢. همان، ص ٧١.
٣٣. انوار ساطعه في شرح زيارة الجامعة، شيخ جواد
كربلائي، ج ١، ص ٤٥٤-٤٥٥.
٣٤. شرح زيارت جامعه كبيره، ص ٨٩؛ كافي، ج ١،
باب ان الائمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت





معرفی و بررسی کتاب

عصر زندگی

اثر: محمد حکیمی

● محمد صابر جعفری

مطالعه و نقد و بررسی کتاب‌هایی که در مقوله مهدویت به رشته نگارش درآمده، از جمله مواد درسی «مرکز تخصصی مهدویت» است. همایش برترین‌های «مهدویت» در دهه هفتاد، فرصتی بود که کتاب‌های این مقوله، در گروه‌های مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. کتاب «عصر زندگی» به دلیل کسب رتبه چهارم کتاب‌های برگزیده این دهه، در رشته پژوهشی - تحلیلی در میان ۱۱۷ عنوان، انگیزه‌ای ایجاد کرد که آن را به طور جدی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

آنچه در ذیل می‌آید، معرفی و نقد و بررسی این کتاب و بیان شایستگی‌ها و کاستی‌های آن است. امید است این کار، گامی هر چند کوچک، در مسیر بالندگی کتاب‌های مهدویت و آگاهی افزون‌تر رهروان این راه باشد.